

گلچین اشعار شاهنامه فردوسی

بنام نوشین روان با بوذرجمهر

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: احمد پشت سیمین

تهران - ۱۳۶۴

سرشناسی: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ ق. عنوان قراردادی: شاهنامه برگزیده.
عنوان و ناشر: پدید آور: بزم نوشتین روان با بوذرجمهر / تألیف ابوالقاسم فردوسی؛ به
کوشش احمد شمس الدین. مشخصات نشر: تهران: آلبوم، ۱۳۹۴. مشخصات
ظاهری: ۱۳۸ ص. شابک: ۹۶۹-۸۲۳۵-۲۷-۹. وضعیت فهرست نویسی:
فیفا. فروست: سپین اسرار شاهنامه فردوسی: شعر فارسی قرن ۴. شناسه افزوده:
پشت سیمین، احمد، ۱۳۸۳. گرد آورنده. رده بندی کنگره: ۱۳۹۴
۱۴ ش / PIR۴۴۹۱ رده بندی دیوبند: ۸۱/۱۱۱ شماره کتابشناسی: ۴۰۵۹۲۰۸

گلچین اشعار شاهنامه فردوسی

بزم نوشین روان با بوذرجمهر

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: احمد پشت سیمین

ناشر: انتشارات آلبوم

تألیف: اب: اول - ۱۳۹۴

تیراژ: ۵۰ جلد

شابک: ۹ - ۲۷ - ۲۳۵ - ۶ - ۹۷۸ - ۶

قیمت: ۲۰۰۰۰ ریال

میدان انقلاب، خیابان وحید نظری، بین فخرآزی و ۱۲ فروردین، پلاک ۸

تلفن: ۶۶۹۵۵۲۱۳

فهرست

۹	 مقدمه
۱۹	 داستان نوشزاد پسر نوشین‌روان و ربی‌ت
۲۲	 جنگ ساختن رام‌بُرزین با نوشزاد
۲۶	 رزم رام‌بُرزین با نوشزاد و کشته شدن نوشزاد
۲۹	 خواب دیدن نوشین‌روان و به درگاه آمدن بوزَرخِمْهر
۳۳	 گزاریدن بوزَرخِمْهر خوابِ کسری را
۳۶	 بزم نوشین‌روان با موبدان و پند گفتن بوزَرخِمْهر
۴۱	 بزم دوم شاه نوشین‌روان با بوزَرخِمْهر و موبدان
۴۸	 بزم سوم نوشین‌روان با بوزَرخِمْهر و موبدان
۵۵	 بزم چهارم نوشین‌روان با بوزَرخِمْهر و موبدان

- بزم پندم شاه نوشین روان با بوزرجمهر و موبدان ۵۸
- بزم شش نوش روان با بوزرجمهر و موبدان ۶۲
- بزم هفتم نوشین روان با بوزرجمهر و موبدان ۶۸
- پند دادن نوشین روان پسر خود هرمزد را ۷۲
- پرستش موبد از نوشین روان و پاسخ او ۷۷
- نامه نوشتن نوشین روان نزدیک پسر قیصر ۹۱
- لشکر کشیدن کسری به روم و وام گرفتن از بازار گانان ۹۶
- آمدن فرستادگان قیصر نزد نوشین روان و پاسخ او ۱۰۱
- گفتار نوشین روان اندر ولی عهد کردن پسر خرد هرمزد را ۱۰۵
- پرستش موبدان از هرمزد و پاسخ دادن او ۱۰۸
- عهد نوشتن نوشین روان پسر خود، هرمزد را ۱۱۴
- [هرمزد] ۱۲۰
- بر تخت نشستن هرمزد شاه و اندرز کردن به سرداران ۱۲۱
- کشتن هرمزد ایزدگشسپ را و زهر دادن زرد هشت ۱۲۴

- ۱۳۰ کشتن هُرمُز، سبزه بُرزین و بهرام آذر مهان را
- ۱۳۶ برگشتن هرمز از بیداد به دانتوری
- ۱۴۰ لشکر کشیدن ساوه شاه به جنگ هرمزد
- ۱۴۵ نشان دادن مهران ستاد از بهرام چوبینه
- ۱۵۰ آمدن بهرام چوبینه به نزدیک هرمزد شاه
- ۱۵۳ پهلوانی دادن هُرمُزد بهرام چوبینه را
- ۱۵۸ رفتن بهرام چوبینه به جنگ ساوه شاه
- ۱۶۳ فرستادن هرمزد شاه خُراد بُرزین را نزدیک
- ۱۶۷ پیغام فرستادن ساوه شاه نزد بهرام چوبینه
- ۱۷۲ فرستادن ساوه شاه پیغام دیگر به بهرام چوبینه
- ۱۷۴ پاسخ دادن بهرام چوبینه ساوه شاه را
- ۱۷۷ خواب دیدن بهرام چوبینه و لشکر آراستن

مقدمه

ابوالقاسم فردوسی از لحاظ زنده کردن تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس تازه دمیدن به زبان فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر این زبان است. و دیگر سرایندگان و گویندگان ما در این هنر به پایه او نمی‌رسند استادی به بررسی تاریخ که دریچه‌ای به جهان ادبیاتمان گشود هم او بود که پارسی را زنده کرد و با شیوایی سخن، ادبیت را ماندگار کرد. تا آنجا که آوازه‌اش تا کرانه‌ها پیچید. فردوسی یکی از ستارگان درخشان آسمان ادب فارسی و از مفاخر نام آور ملت ایران است و به سبب همین عظمت مقام و مرتبت، زبانی او مانند سایر بزرگان درجه اول ایرانی با افسانه‌ها و روایات مختلف آمیخته شده در ماست. بدین بزرگی و مقام، شرح حال و تاریخ زندگیش ناقص و مجهول است و آنچه بر ما معلوم است اندکی از

بسیار است. تولد او در سال ۳۲۹ در قریه باژ از ناحیه طبران طوس بوده یعنی همان جا که امروزه گرامگان اوست. فردوسی مردی وطن پرست و در میهن پرستی استوار بود. این مطلب را می توان از جای جای شاهنامه و خصوصاً از شور و عشق فردوسی که در ستایش ایران و نژاد ایرانی است بر به خوبی آشکار است. یافت بطوریکه سی و پنج سال برای سرودن شاهنامه رنج می برد. نماه دارایی خود را از دست می دهد و در پایان عمر تهیدست می شود چرا که عشق به ایران و ایرانم تا آنجا در وجودش رسوخ کرده بود که بر آن شد تاریخ میهن خود و افتخارات گذشته آنرا در خطر نیستی و فراموشی می دید احیا کند و بتواند از بلاغت و فصاحت معجزه آسا و شیوایی سخن خود بهره مند شود و آن را از زوال و فراموشی برهاند. و باید گفت که در این راه خدا را که تا آنجا که حتی در مرگ پسرش از ادامه کار باز نایستاد تا شاهنامه را همانگونه که بر نامش بود آید جاودان نماید، برای ایرانی که می خواست جاودان بماند. زبان از گفتن هر آنچه در این ۳۵ سال بر او گذشته قاصر است باشد که پاسش «بداریم این دردانه تاریخ را». فردوسی از تاریخ دانان خود و از داستانها و افسانه ها و تاریخ ایران اطلاع و یا به داشتن آنها شوق و علاقه داشت و تربیت خانوادگی وی

را بر این داست که بدون مشوق و محرک، خود به این کار عظیم دست زند. در حالیکه تذکره‌نویسان در شرح حال فردوسی نوشته‌اند: که او به تشویق سلطان محمود به نظم شاهنامه پرداخت و علت این اشتباه آن است که نام محمود در نسخ موجود شاهنامه، که دومین نسخه شاهنامه فردوسی است، توسط خود شاعر گنج‌انیده شده، نسخه اول شاهنامه که مختصر بود به منظوم سادات متزن شاهنامه ابومنصوری، موقعی آغاز شده بود، که ۱۹ سال از عمر دولت سامانی باقی بود و اثر فردوسی تقدیم منظومه خود را به پادشاهی لازم می‌شمرد ناگزیر به درگاه آل سامان که خدای این گونه آثار بود، روی می‌نمود و به هر حال نمی‌توانست در آن تاریخ به درگاه سلطانی که سواد و آگاهی کار نیامده بود بشتابد. محمود، ترک زاد غزنوی نه تنها در شاهنامه استاد طوس تأثیری نداشت بلکه تنها کار او قصد قتل گوینده آن به گناه دوست داشتن نژاد ایرانی و اعتقاد به تشیع به حساب می‌آمد و بس.

نظم داستانهای حماسی:

فردوسی ظاهراً در اوان قتل دقیقی حدود «۳۶۹ - ۳۷۶» به نظم داستانهای مشغول بوده

و بعضی از داستان‌ها که منفردند «بیژن و گرازان»، را باید در رأس همه قرار داد. داستان بیژن و گرازان یا رز بیژن و گرازان و یا داستان «منیژه و بیژن»، از داستانهای مشهور قدیم بود که غیر از فردوسی از هیچ کس برای دیگر عهد غزنوی نیز اشاراتی از آن دیده می‌شود و این ابیات منوچهری یکی از آن اشارات است:

شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک چو بیژن در میان چاه او من
 ثریا چون منیژه بر سر چاه دو چشم من بر او چون چشم بیژن
 و در یک قطعه منسوب به فردوسی از اشاراتی به داستان بیژن می‌بینیم:
 در ایوان‌ها نقش بیژن هنر به زندان افراسیاب اندر است

و این بیت اخیر از شهرت فراوان داستان بیژن و منیژه، حکایت می‌کند تا بدانجا که تصاویر آنها را در ایوان‌ها و بر دیوار خانه‌ها نیز نقش میکردند و اندک موسی بنابر آنچه از تحقیق در سبک کلام وی در داستان بیژن و گرازان برمی‌آید، این داستان را در ایام جوانی ساخته بود. یکی از دلایل این مدعا استعمال الفهای اطلاق فراوانی است که زیاده از لزوم در این داستانها مشاهده گردیده و دلیل آن است که فردوسی چنانکه در دیگر موارد شاهنامه دیده

می‌شود، موزن نه‌ایت پختگی و استادی و مهارت نرسیده بود. برای مثال در میان نود بیت از یک قسمت این داستان ابیات زیر دارای الفهای اطلاقیت:

به پیچ - بر سويشتن بيژنا	که چون رزم سازم برهنه تن
ز تورانیان من دین - منجرا	بیرم فراوان سران را سرا
به پیمان جدا کرد از و خنجر	به چربی کشیدش به بند اندرا
چو آمد به نزدیک شاه اندرا	گو دست بسته برهنه سرا
یکی دست بسته برهنه تن	که را ز پولاد پیراهنا
نبینی که این بدکنش دیمنا	رونی سگالد همی برهن

یعنی ده درصد ابیات با قافیه‌هایی که الف‌های زائد دارد استعمال شده و این وضع در اشعار فردوسی کمتر مشهود است. تاریخ شروع نظم شاهنامه درست معلوم نیست ولی از چند اشاره فردوسی می‌توان تاریخ تقریبی آن را معین کرد. شروع کار فردوسی حدود سال‌های ۳۷۵ - ۳۷۱ هجری می‌باشد.

فردوسی از امرای نزدیک کسی را لایق آن نمیدانست که اثر عظیم رجاء آن خود را بدو

تقدیر بند و همواره در پی بزرگی می‌گشت که سزاوار آن اثر بدیع باشد و سرانجام محمود
غزنوی بزرگترین پادشاه عصر خود را یافت.

من این نامه فرستادم به فال	همی رنج بردم به بسیار سال
ندیدم سرفراز و بخشیده‌یی	پگاه کیان بر درخشنده‌ای
همه این سخن ردل آسان نبود	جراز و خامشی هیچ درمان نبود
به جایی نبود هیچ پیاواریش	جراز نام شاهی نبود افسرش
که اندر خور باغ بایستم	اگر نیک بودی بشایستمی
سخن را نگه داشتم سال بیست	بدان تا سازوار این گنج کیست
جهاندار محمود با فر وجود	که او را کند ماه و کیوان سجود
بیامد نشت از بر تخت داد	جهاندار چون او ندارد بیاد

از این ابیات بخوبی ثابت می‌شود که فردوسی همواره در فکر آشنایی با پادشاهی بزرگ
بوده که شاهنامه خود را بنام وی کند و آخر کار قرعه بنام محمدرضا بن گویا این امر در شصت
و پنج یا شصت و شش سالگی شاعر حدود سال «۳۹۴» یا «۳۹۵» اتفاق افتاد. در این روزگار

فقر و تهیدستی را به نهایت رسیده و ضیاع و عقار مورث خود در راه نظم حماسه ملی ایران از دست رفته بود.

نخستین نسخه مملوم شصتنامه شهرت بسیار یافته بود و طالبان از آن نسخه‌ها برداشتند و با آنکه پدید آورنده آن شاهکار به پیری گراییده بود و تهیدستی بر او نهیب می‌زد، هیچیک از بزرگان و آزادگان با دانش که آن منظوم رباعی‌ها بهره‌مند می‌شدند در اندیشه پاداشی برای آن آزاده مرد بزرگوار نبودند در حالی که نیازمند یاری آنان بود و می‌گفت:

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج	ازون کردم اندیشه درد و رنج
به تاریخ شاهان نیاز آمدم	پیش اختر دیر ساز آمدم
بزرگان و با دانش آزادگان	نیشتمند بکسر سخن رایگان
نشسته نظاره من از دورشان	تو گفتم بام پیش مزدورشان
جز احسنت ازیشان نبد بهرام	بگفت از احسنتشان زهرام
سر بدره‌های کهن بسته شد	وزان بند روششان بسته شد

در چنین حالی بود که دلان تبلیغاتی محمود ترک زاد به اندیشه استاده از شهرت

دهقان زاده بزرگوار طوس افتادند. و او را به صلوات جزیل محمود، که برای گستردن نام و آوازه خود، شاعران داد، امیدوار کردند و بر آن داشتند که شاهنامه خود را که تا آن هنگام بنام هیچکس نبود، به اسم او در آورد. او نیز پذیرفت و بدین ترتیب یکی از ظلمهای فراموش ناشدنی تاریخ انجام یافت. فردوسی باز به تجدید نظم و ترتیب و تنظیم نهایی شاهنامه و افزودن داستانهای نو سه و چهارم بر آن همت گمارد و به مدح محمود غزنوی در موارد مختلفی از آن پرداخت و نسخه دوم شاهنامه در سال ۴۰۰ - ۴۰۱ هجری آماده تقدیم به دستگاه ریاست و سلطنت محمودی شد و فردوسی در ارتکاب این اشتباه آن دید که می‌بایست! بدین گونه که پس از ختم شاهنامه آنرا از غزنین به طوس برد و به محمود تقدیم کرد و خلاف انتظاری که داشت مورد توجه و محبت پادشاه غزنوی قرار نگرفت و با آنکه بنا بر روایت مختلف پادشاه غزنوی تعهد کرده بود که در برابر هر سکه دینار بدو بدهد بجای دینار درهم داد و این کار مایه خشم دهقان بزرگ منش طوس گشت. آنچه بنا بر همان روایت همه درهم‌های محمود را به حمامی و ققاعی بخشید! علل اختلاف فردوسی و محمود بسیار است و مهمترین آنها اختلاف نظر آن دو بر سر مسائل سیاسی و فزونی دینی است.

فردوسی در شاهنامه بارها بر ترکان تاخته بود و حال آنکه محمود ترک زاده بود و سرداران او همه ترک بودند. و اگر سرزندانش فقط با «تاجیکان» به پارسی سخن می‌گفتند و با این احوال طبعاً تحمل در نامه‌های فردوسی به اباء و اجداد او برایش دشوار بود. بدتر از همه اینها فردوسی شیعه بود و مانند همه شیعیان در اصول دین به معتزلیان نزدیکی داشت و بالاتر از اینها مشرب فلسفی او هم از جای شاهنامه آشکار است. اما محمود دشمن هر شیعه و کشنده و بردار کننده هر معتزلی و هر فلسفی مشرب بود. او سنی متعصب و کرامی خشک خام‌اندیشی بود و فقط با خام‌اندیشانی که در زبان به تأیید اعمالش در خراسان و ری و هندوستان می‌گشودند سر سازگاری داشت. با زاده مرد درست‌اندیشه آزاد فکری چون فردوسی که از پشت آزادگان و بزرگان آمده بود.

فردوسی این آزاده مرد ناگهان حربه تکفیر را بالای سر خود دید و تهدید شد که به جرم الهاد در زیر پای پیلان ساییده خواهد شد. پس ناگزیر از داد و ستد و از غزنین به هرات رفت و با اسماعیل و راق پدر ازرقی شاعر پناه پرد و شش ماه در خانه آن آزاده مرد پنهان بود تا طالبان محمود به طوس رسیدند و بازگشتند و چون فردوسی ایمن شد از هرات به طوس و

از آنجا به طبرستان نزد پادشاه شیعی مذهب باوندی آن دیار بنام «سپهبد شهریار» رفت و بدو گفت که در این شاهنامه همه سخن از نیاکان بزرگ تو می‌رود، بگذار تا آنرا بنام تو کنم. لیکن او از بیم تیغ محمدرضا خان بود و بدین کار تن در نداد. بعد از این حوادث فردوسی از طبرستان به خراسان ازگشت و آخرین سالهای نومییدی و ناکامی خود را به تجدید نظرهای نهایی در شاهنامه و بعضی از ایشه‌ها بر ایات آن گذرانید تا به سال ۴۱۱ هجری در زادگاه خود «باز» درگذشت و در باغی که ملک او بود مدفون گردید، و همانجا مزار اوست.